



باز تعریف حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در روابط آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه امروز بر اساس واقع گرایی ساختاری

سید حسین صادقی^۱، امیر کندی^۲

۳۳

چکیده

با پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، روابط آمریکا و اسرائیل وارد مرحله‌ای جدید و عمیق‌تر شد. ایالات متحده که در پی حملات تروریستی به دنبال بازتعریف سیاست خارجی خود و مقابله با تهدیدات امنیتی در سطح جهانی بود، اسرائیل را به عنوان متحدی کلیدی در مبارزه با تروریسم در خاورمیانه شناخت. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که مبارزه با تروریسم و تأمین مالی آن‌ها به کلیدواژه مشترک آمریکا و اسرائیل تبدیل شده است. به دنبال حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله آمریکا به افغانستان، مفروض سیاست آمریکا تغییر رژیم در ایران بوده اما نحوه نیل به این اهداف پس از اشغال عراق تغییر یافته است. مشکلات غیر قابل انتظار پس از اشغال عراق و فهم پیچیدگی‌های مسئله، برقراری ثبات در این کشور از یک سو و پیشرفت‌های داخلی در ایران و استفاده بهینه ایران از خلاء امنیتی موجود در عراق و افغانستان از سوی دیگر موجب قدرتمند شدن ایران و برهم خوردن موازنه قدرت به نفع ایران شده است.

کلیدواژه‌ها: امنیت ملی، استراتژی منطقه‌ای، سیاست خارجی ایران، سیاست خارجی آمریکا..

دوره ۹، شماره ۲، پیاپی ۳۳

تابستان ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۰۵/۰۸

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴/۰۶/۲۷

صص: ۲۳۸-۲۲۳

شابا چاپی: ۴۵۶۵-۲۵۸۸

الکترونیکی: ۰۳۸۱-۲۷۱۷



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. استادیار، گروه حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران (نویسنده مسئول)

h.sadeghi1361@yahoo.com

۲. مربی، گروه حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران

مقدمه

حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه عطفی در سیاست خارجی ایالات متحده بود که پیامدهای آن نه تنها بر ساختار امنیتی داخلی آمریکا بلکه بر روابط این کشور با متحدانش، به ویژه اسرائیل، تأثیرات عمیق و بلندمدتی گذاشت. این حادثه با حمله گروه تروریستی القاعده به برج‌های دوقلو و دیگر اهداف، زمینه‌ساز تغییر در اولویت‌های استراتژیک ایالات متحده شد و باعث بازتعریف سیاست‌ها، اتحادها و رویکردهای این کشور در خاورمیانه شد. در این میان، اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک آمریکا در منطقه، جایگاه ویژه‌ای یافت و روابط دو کشور وارد مرحله‌ای جدید و عمیق‌تر شد. تا پیش از ۱۱ سپتامبر، اگرچه اسرائیل یکی از نزدیک‌ترین متحدان آمریکا بود، اما حساسیت‌های سیاسی و دیپلماتیک به ویژه در تعامل با کشورهای عربی و اسلامی، مانع از آن می‌شد که حمایت از اسرائیل به صورت علنی و همه‌جانبه در سطح جهانی صورت گیرد. با وقوع این حملات، گفتمان مبارزه با تروریسم در اولویت سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت و دولت بوش این حمله را نه صرفاً یک جنایت، بلکه به عنوان "اعلان جنگ" تعبیر کرد. این تغییر نگرش، موجب شد که ایالات متحده در تدوین دکترین "جنگ پیشگیرانه" (Preemptive War Doctrine) و ایجاد ائتلاف‌هایی برای مبارزه با تروریسم، نقش اسرائیل را به عنوان شریک اطلاعاتی و امنیتی پررنگ‌تر ببیند. در همین راستا، اسرائیل توانست از فضای سیاسی پس از ۱۱ سپتامبر برای مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های امنیتی خود به ویژه در قبال فلسطینیان بهره‌برداری کند. رهبران اسرائیل، از جمله آریل شارون، کوشیدند که مبارزات فلسطینیان را با تروریسم جهانی هم‌ردیف نشان دهند و آنها را به القاعده و دیگر گروه‌های افراط‌گرا مرتبط کنند. این بازنمایی موجب شد که روایت اسرائیل از تهدیدات امنیتی‌اش برای افکار عمومی غرب قابل‌درک‌تر و موجه‌تر جلوه کند. از سوی دیگر، آمریکا نیز با تکیه بر تجربیات اطلاعاتی و نظامی اسرائیل، تلاش کرد تا راهبردهای ضدتروریستی خود را در خاورمیانه تقویت کند. همکاری اطلاعاتی، تبادل فناوری‌های نظامی و تقویت سپر دفاعی مشترک از جمله محورهای این همکاری‌ها بود. همچنین، با آغاز جنگ عراق در سال ۲۰۰۳، اسرائیل نقش غیررسمی اما مهمی در تأثیرگذاری بر تصمیمات آمریکا ایفا کرد؛ گرچه به‌طور مستقیم در جنگ مشارکت نداشت، اما سیاستمداران اسرائیلی از حمله به عراق به‌عنوان گامی در راستای کاهش

تهدیدات منطقه‌ای حمایت کردند. در مجموع، بازتعریف حادثه ۱۱ سپتامبر موجب شد تا رابطه آمریکا و اسرائیل از یک اتحاد سنتی فراتر رفته و به یک مشارکت راهبردی-امنیتی در چارچوب مبارزه با تروریسم جهانی تبدیل شود. این همکاری نه تنها موقعیت اسرائیل را در معادلات منطقه‌ای تقویت کرد، بلکه باعث شد تا آمریکا نیز رویکرد تهاجمی‌تر و نظامی‌تری در قبال مسائل خاورمیانه اتخاذ کند؛ رویکردی که تبعات آن هنوز در سطح منطقه و جهان قابل مشاهده است. در همین راستا پرسشی که پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به آن است این است که، اتحاد راهبردی آمریکا و اسرائیل چه تأثیری بر امنیت ملی ایران دارد؟ در ارتباط با پیشینه پژوهش حاضر می‌توان به مقاله کریمی و ترکاشوند تحت عنوان «سیاست های راهبردی دولت اوباما بعد از تحولات درون سیستمی منطقه خاورمیانه با محوریت انقلاب های مردمی ۲۰۱۱» اشاره کرد.

رنالیسم ساختاری یا نواقح گرای ساختاری

کنت والتز در کتاب خود با عنوان «نظریه سیاست بین الملل» به بازبینی نظریه واقع گرایی کلاسیک پرداخت. برای فهم این بازنگری ابتدا ضروری است که به بررسی مختصر نظریه واقع گرایی پردازیم. می‌توان گفت نظریه پردازان واقع گرایی کلاسیک از جمله مورگنتا، آرون و کیسینجر بر این باورند که مفاهیم کلیدی و اساسی این نظریه را می‌توان در سه مفهوم دولت گرایی، بقا و خودیاری خلاصه نمود (Lamy, 2016: 74). والتز با ارائه یک نظریه سیستمی، تئوری سیستمی مبتنی خارج - به - داخل را ارائه می‌دهد که مطابق آن ساختار نظام بین الملل به عنوان علت اصلی رفتار دولت‌ها معرفی می‌گردد. عناصر اصلی این نظریه از قرار زیر است: الف. نظام بین الملل از دو بخش واحدهایی در حال اندرکنش (دولت‌ها) و ساختار بین الملل تشکیل شده است. بدین ترتیب، ساختار سیستم از کنش‌هایی که توسط واحدهای سیستم صورت می‌گیرد، مجزا است. ب. ویژگی های واحدهای سیستم، هم چنین رفتار و اندرکنش آنها از تعریف ساختار حذف شده‌اند تا میان متغیرهایی که در سطح سیستم و متغیرهایی که در سطح واحدها عمل می‌کنند، تمیز داده شود. این تمایز از این بابت ضرورت دارد که نشان داده شود چگونه سیستم حتی در زمانی که تغییر در سطح رفتار دولت‌ها صورت می‌گیرد، حفظ می‌شود؟ ج. سیستم ارگانیک است زیرا اجزای آن هرچند متفاوت هستند اما مانند هم عمل می‌کنند. این

شبهت نیز به نوبه خود بدین علت است که عمل آنها توسط ساختار سیستم تنظیم می‌گردد (Coicaud and Wheeler, 2008: 7).

از طرفی فروض کلیدی رئالیسم ساختاری عبارتند از: الف. دولت‌ها و دیگر بازیگران در یک محیط آنارشیک و بدون قدرت مرکزی تعامل می‌کنند. این مفروض بدین معناست که اقتدار مرکزی جهت اجرای قوانین و اعمال هنجارها یا حمایت از منافع جامعه جهانی وجود ندارد. ب. ساختار نظام، رفتار بازیگران را تعریف و تعیین می‌کند. ج. دولت‌ها منافع مدار هستند و نظام هرج و مرج گونه، دولت‌ها را وادار به رفتار مبتنی بر خودیاری و همکاری می‌کند (Elman and Jensen, 2014: 250). دولت‌ها بازیگرانی عقلانی بوده و معمولاً استراتژی‌هایی جهت افزایش منافع و کاهش شکست دارند. مسأله اصلی در نظام آنارشیک، حفظ بقاست. دولت‌ها، دولت‌های دیگر را دشمنان بالقوه و به عنوان تهدیدی برای امنیت ملی تلقی می‌کنند، این عدم اعتماد و ترس عدم امنیت را ایجاد و انگیزه‌ی جهت پیشینه سازی قدرت دولت‌هاست (Landry and Rickles, 2012: 166-167).

استفن والت استاد دانشگاه هاروارد و یکی از متفکران رئالیسم تدافعی است. از مهمترین کتاب‌های وی می‌توان ریشه‌های ائتلاف، انقلاب و جنگ و کتاب دیگر مهار قدرت آمریکا؛ واکنش جهانی و تفوق آمریکا نام برد. رئالیسم ساختاری به دو گروه تقسیم شده که گروه دوم آن رئالیسم تدافعی نامیده می‌شود. رویکرد تدافعی مانند رویکرد تهاجمی ساختارگرا می‌باشد. در بین نظریه پردازان رئالیسم تدافعی، استفن والت تبیین‌گر نوع خاصی از این نظریه بوده است که می‌تواند به تبیین مفروضه‌ها و چارچوب پژوهش حاضر کمک شایانی نماید. والت در نظریه خود به مسأله ائتلاف اشاره می‌کند یعنی ترتیباتی که همکاری‌های امنیتی را گسترش می‌دهد و آنچه مشخصاً اعلام می‌دارد، بسط الگوهای ائتلاف در خاورمیانه پس از جنگ جهانی دوم تا به امروز به عنوان الگوی مناسب رفتار دولت‌هاست. در این میان اسرائیل به عنوان کشوری که به دلیل ساخت معین حکومتی و واقع شدن در منطقه‌ای عاری از متحد طبیعی به ائتلاف و موازنه علیه دیگر قدرت‌های منطقه‌ای دست می‌زند و تنها مسأله‌ای که دنبال می‌کند پاسخ به تهدیدات جهت موازنه سازی مناسب با کشورهای منطقه است از اینرو سیاست دنباله‌روی یا هماهنگی جهت بهره برداری از ابزارهای یک قدرت بزرگ همیشه در دستور کار سیاستمداران اسرائیلی بوده است (James, 2022: 449-450).

از منظر والت، تهدیدات کم شدت و غیر دولتی همیشه عامل ایجاد شرایط عدم توازن می‌باشد، رخدادی که در ۱۱ سپتامبر به وقوع پیوست موید این مسأله بود بطوری که این تهدیدات کم شدت فراملی برخلاف تهدید دولت‌های ملی سطح عدم توازن را به نحوی افزایش داد که به تغییر محیط امنیتی جهان انجامید، حال بازیگرانی به عرصه بین‌المللی وارد شده اند که ویژگی های یک دولت ملی را ندارند. اما بر هم زنده توازن محسوب می‌شوند به دنبال تغییر محیط امنیتی پس از ۱۱ سپتامبر محیط امنیتی اسرائیل نیز به دلیل ظهور پدیده تروریسم تغییر کرد از اینرو سطح و منبع تهدیدات بر خلاف توزیع قدرت مورد توجه قرار گرفت. والت بر این اعتقاد است که جنگ سرد، فرایندهای انقباضی در سیاست بین‌الملل را ایجاد نمود در حالیکه در دوران بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، می‌توان نشانه هایی از احیاء گرایی و رنسانس مطالعات امنیتی را مورد ملاحظه قرار دارد. در شرایط جدید، نظریه پردازان امنیت ملی می‌بایست الگوهایی را طراحی نمایند که ثبات و تعادل را برای کنترل رفتارها در وضعیت عدم توازن جهانی فراهم آورد. والت نسبت به ظهور تهدیدات کم شدت و غیر دولتی حساس بوده و آن را عامل اصلی ایجاد شرایط عدم توازن می‌داند به عبارت دیگر نظریه پردازان واقع گرایی کلاسیک، مطالعات امنیتی را بررسی شرایط تهدید و استفاده از زور توسط کشورهای می‌دانند که براساس قدرت نظامی آنان آشکار می‌شود در حالیکه، در وضعیت جدید شاهد ظهور تهدیدات خشونت بار از سوی گروه های غیر ملی می‌باشیم به این ترتیب، محافظت از کشورها در مقابل عملیات نظامی سایر بازیگران به عنوان دغدغه نهایی دولت‌ها محسوب نمی‌شود. آنان باید طیف گسترده تری از تهدیدات و نیروهای تهدیدکننده را در بررسی امنیت ملی خود مورد ملاحظه قرار دهند (Wagner, 2010: 15-16).

نظریه موازنه تهدید

از منظر والت، نظام بین‌الملل لزوماً مولد جنگ و درگیری نیست. کشورهایی که نظام بین‌الملل را درک می‌کنند، در می‌یابند که امنیت اغلب به وفور وجود داشته و استراتژی های تدافع بهترین راه رسیدن به امنیت محسوب می‌شوند. البته او تقدم و برتری کشورها، جستجوی امنیت و اهمیت نظام بین‌الملل را در شکل دادن به الگوهای سیاست بین‌الملل را به مانند دیگر نورئالیستها می‌پذیرد اما تاکید بر بدبینی و شرارت که در دیگر نظریه های واقع گرایی نکاتی برجسته

می‌باشد را رها کرده است. دومین مسأله ای که والت مطرح می‌کند از این سؤال بر می‌خیزد؛ آیا مهمترین عامل تعیین کننده محیط بین‌الملل و سیاست خارجی توزیع قدرت است یا سطح و منبع تهدیدات؟ از منظر وی، توزیع کلی قدرت در مقایسه با سطح و منبع تهدید از اهمیت کمتری برخوردار است. والت در نظریه خود با عنوان موازنه تهدید مدعی است که کشورها نسبت به تهدید واکنش نشان می‌دهند سطح تحلیل اعمال شده از سوی یک کشور مفروضانه تنها به قدرت کلی آن، بلکه به مجاورت جغرافیایی، قدرت و مقاصد تهاجمی اش بستگی دارد با وجود چنین ویژگی هایی دولت‌ها و خصوصاً قدرت های بزرگ تهدیدگرند و از این رو همیشه تلاش می‌کنند تا شکلی از حمایت را میان خود ایجاد کنند. (Ripsman and others, 2016: 140-141) برای مثال، قبل از جنگ جهانی دوم کشورهای اروپای مرکزی و شرقی نتوانستند موازنه همه جانبه ای علیه قدرت تهاجمی آلمان نازی ایجاد نمایند زیرا در بیشتر مواقع، یکدیگر را مورد تهدید قرار داده یا شوری را تهدید اصلی بشمار می‌آوردند. از اینرو، هنگامیکه کشوری خاص به صورت یک خطر جدی جلوه کند، کشورها بایستی با یک پاسخ بهینه و به موقع، آن کشور را مهار کنند بدین روی، وقتی کشورها مسئولیت یک واکنش مناسب را نپذیرند، "عدم مسئولیت پذیری" پاسخ ترجیحی خواهد بود هر چند معمولاً سرشت قدرت های بزرگ بر قراری موازنه مناسب است تا سیاست دنباله‌روی یا هماهنگی اما واقفیم که مقاصد قدرت های بزرگ قابل تغییر است و احتمالاً قدرت های بزرگ شکلی از ائتلاف تدافعی را جهت مهار قدرت تهدید کننده به کار خواهند گرفت (Græger and others, 2022: 48-49).

منظور والت این است که آنچه در روابط میان دولت‌ها حائز اهمیت است، برداشت آنها از یکدیگر به عنوان تهدید است و نه صرف میزان قدرت هر یک از آنها، دولت‌ها در برابر آن دسته از دولت‌هایی دست به موازنه می‌زنند که تهدید فوری نسبت به موجودیت یا منافع آنها باشند. امنیت در شرایطی در نظام افزایش خواهد یافت که ایجاد موازنه به هنجار بدل شده باشد، ایدئولوژی تأثیر زیادی نداشته باشد و یا اغلب عامل تفرقه باشد و کمک و نفوذ بیگانه علل نسبتاً ضعیفی در شکل‌گیری ائتلاف‌ها باشند و در برابر قدرت تهدیدگر اغلب سیاست موازنه پیش گرفته می‌شود که به معنای اتحاد دولت‌ها در مقابل دولتی است که آنها را تهدید می‌کند هر قدر دولت‌ها قویتر باشند و یا احتمال اینکه سیاست موازنه را در پیش بگیرند، بیشتر می‌شود اما در

مواردی نیز دولت‌ها خصوصاً آنهایی که ضعیف‌ترند و یا در طول جنگ تصور می‌کنند که یک طرف به پیروزی نزدیک می‌شود، احتمال آنکه سیاست همراهی با آن را در پیش گیرند، بیشتر می‌گردد. (Miller, 2012: 22) همان‌گونه که دیده می‌شود، در این بحث تأکید والت بر تصورات و برداشت‌های دولت‌ها از یکدیگر است.

تحلیل نظریه والت

نظریه موازنه تهدید، بسط موازنه قدرت و التز بوده که اعلام می‌دارد دولت‌ها تنها علیه قدرت موازنه نشان نمی‌دهند بلکه علیه تهدیدات پیش روی به دلیل مجاورت جغرافیایی، قدرت و مقاصد تهاجمی واکنش نشان می‌دهند. به طور کلی رفتار موازنه تبیین‌کننده الگوهای ائتلاف در خاورمیانه پس از جنگ جهانی تا به امروز بوده است. در همین راستا باید به عناصر ذیل عنایت داشت: ائتلاف (ترتیبات رسمی یا غیر رسمی جهت بسط همکاری‌های امنیتی میان کشورها تعریف می‌شود)؛ ساخت بندی ائتلاف؛ پاسخ به تهدیدات (به واقع دولت‌ها هنگامیکه با تهدیدات بالقوه یا بالفعل مواجه می‌شوند دست به موازنه سازی اتحاد و ائتلاف با دیگران یا دنباله‌روی یعنی ائتلاف با منبع تهدید می‌زنند)؛ منابع تهدید (قدرت بزرگ، مجاورت جغرافیایی، قدرت تهاجمی، مقاصد تهاجمی)؛ دنباله‌روی (دولت مورد نظر ضعیف و یا قادر به ایجاد ائتلاف دفاعی نباشد؛ هرگونه ائتلافی غیر قابل دسترس باشد؛ پی‌آمدهای جنگ (پیروزی در جنگ یا بازدارندگی) مشخص باشد)؛ ایدئولوژی (دولت‌هایی که از منظر ایدئولوژی متشابه هستند تمایل بیشتری به ائتلاف با یکدیگر دارند و معمولاً این کشورها تهدیدی علیه همدیگر محسوب نمی‌شوند)؛ کمک خارجی (کمک اقتصادی و نظامی می‌تواند زمینه ساز ائتلاف باشد زیرا باعث پیوند مقاصد و منافع به یکدیگر می‌شود)؛ نفوذ فراملی (به معنی شکل‌دهی سیستم سیاسی کشور هدف توسط دولت دیگر به واسطه کاهش وفاداری مقامات داخلی، لابی و تبلیغات دولتی است) (Mwangi and others, 2024: 79-80).

از دید استفن والت شکل‌گیری اتحادها و موازنه قدرت می‌تواند بر اساس خواست هر یک از دولت‌ها علیه دولت بزرگتر یا دولت تهدیدکننده یا به موازنه جویی صورت گیرد و یا با سیاست دنباله‌روی همراه شود. حتی تشابهات فرهنگی و ایدئولوژیکی می‌تواند دولت‌ها را به هم دیگر

پیوند زده و یا در برخی مواقع دولت‌های قدرتمند برای خود نمایندگان یا متحدینی از طریق کمک‌های اقتصادی، نظامی، تبلیغاتی و یا از طریق نفوذ سیاسی ایجاد کنند. اتحادها عموماً به عنوان پاسخی به تهدید دیده می‌شوند. دولت‌ها از طریق اتحاد ممکن است با منابع اولیه خطر، موازنه جویی کرده و یا سیاست دنباله روی (یعنی اتحاد با دولتی که حامل تهدید اصلی است) را در پیش گیرند. این دو فرضیه رقیب، جهان متفاوتی را ترسیم می‌کنند و سیاست‌هایی که به دنبال هر یک از آنها می‌آید، متمایز است. در یک عبارت ساده تر، اگر موازنه جویی رایج تر و معمول تر باشد دولت‌ها امنیت بیشتری دارند. زیرا با یک اتحاد مخالف مرکب از دولت‌های دیگر مواجهه می‌شوند. در این وضعیت دولت‌ها باید از اتخاذ سیاست‌های دفاعی و خارجی تحریک‌کننده اجتناب کنند. اما اگر سیاست دنباله روی روند غالب تر باشد، دولتی که امنیت کمتری دارد به سوی متجاوز تشویق می‌شود. سیاست خارجی متجاوزانه تر و ترتیبات نظامی قدرتمند تر، انتخاب‌های سیاسی و منطقی در این وضعیت می‌باشند (Schieder and Spindler, 2014: 45-46).

دولت‌ها به منظور جلوگیری از سلطه دولت بزرگتر با همدیگر متحد می‌شوند که این نظریه در قلب موازنه سنتی نظریه قدرت قرار دارد. در اینجا دولت‌ها موازنه را به دو دلیل عمده انتخاب می‌کنند. اول آنکه اگر در دامن هژمون بالقوه قرار گیرند، بقای خود را در خطر می‌بینند. قبل از آنکه قوی تر شوند، با قدرت برتر متحد می‌شوند بدین معنی که یک دولت به خوش‌خیمی مداوم قدرت غالب اعتماد می‌کند، در این شرایط استراتژی اطمینان در ملحق شدن به آن دسته از دولت‌هاست که آمادگی و توان غلبه بر سایرین را دارند. دوم اتحاد با طرف آسیب پذیرتر، نفوذ اعضای جدید را افزایش می‌دهد زیرا طرف ضعیف تر نیاز بیشتری به کمک دارد. در مقابل ملحق شدن به طرف قوی تر نفوذ و تاثیر گذاری اعضای جدید را کاهش می‌دهد، زیرا طرف قوی تر اهمیت کمتری به ائتلاف می‌دهد. بنابراین اتحاد با طرف ضعیف‌تر انتخاب ارجح است (James, 2022: 393). علی‌رغم شواهد فراوانی که در تاریخ در حمایت از فرضیه موازنه وجود دارد، پاسخ به تهدید به صورت سیاست دنباله روی بوده است. یعنی متحد شدن با قوی ترین قدرت دارای دو انگیزه روشن برای چرایی اتخاذ سیاست دنباله روی است: اول- ممکن است به عنوان شکلی از مماشات و دلجویی اتخاذ شود. یک دولت از طریق اتحاد با دولت قوی تر یا تهدید کننده تر، ممکن است بخواهد با منحرف کردن توجه قدرت غالب به جای دیگر، از حمله آن به خودش جلوگیری

کند. در اینجا انگیزه کاملاً دفاعی است که به عنوان ابزاری برای حفظ استقلال در مقابل تهدید بالقوه به کار می‌رود. دوم- دولتی ممکن است با طرف قوی تر به منظور بر هم زدن موازنه موجود متحد شود. در این مورد انگیزه و دلیل اتحاد تهاجمی است مانند تصمیم استالین برای اتحاد با هیتلر در ۱۹۳۸ که هر دو انگیزه را به خوبی داشت. معاهده شوروی-آلمان منجر به عدم عضویت لهستان شد و جاه طلبی های هیتلر را به سوی غرب سوق داد. استالین از طریق سیاست دنباله روی با هیتلر، زمان و سرزمین را با هم به دست آورد. (Græger and others, 2022: 48-49).

منابع متفاوت تهدید، موازنه و سیاست دنباله روی صرفاً بر حسب فاکتور قدرت چارچوب بندی می‌شوند. اگر چه قدرت فاکتور مهمی است اما در انتخاب موازنه یا سیاست دنباله روی تنها عامل نیست. به عبارت دیگر در این دو مورد، اتحاد با طرف ضعیف تر (موازنه) و اتحاد با طرف قوی تر (دنباله روی) و دیگر فاکتورها را در محاسبات دولتمردان نادیده می‌گیرند. به نظر والت صحیح تر آن است که گفته شود (با یا علیه) تهدید کننده ترین قدرت دولت‌ها متحد خواهند شد. حال سؤال این است که سطوح تهدید تابع چه عواملی است و چه فاکتورهایی سطوح تهدید را متاثر و تشدید می‌کند؟ چهار منبع تهدید وجود دارد که هر کدام در شکل دهی به اتحادهای نقش بازی می‌کنند. حال ممکن است در هر موردی نقش یکی پررنگتر از دیگری باشد. این عوامل عبارتند از:

الف. قدرت برتر: کل منابع قدرت دولت بزرگتر (توانمندی نظامی، صنعتی، جمعیتی و تکنولوژی و...) می‌تواند تهدید بالقوه ای را برای سایرین ایجاد کند. قدرت برتر، می‌تواند هم زمان تهدید کننده و ارزشمند باشد. دولت‌هایی با قدرت زیاد توانایی تنبیه دشمنان و پاداش دادن به دوستان را دارا می‌باشند. پاسخ به تجمع قدرت یا موازنه است یا سیاست دنباله روی. ب. مجاورت جغرافیایی: توانایی نمایش و انعکاس قدرت با فاصله‌هایی کاهش می‌یابد. دولت‌هایی که نزدیکتر هستند، نسبت به دولت‌هایی که دورتر می‌باشند، تهدید بزرگتری را ایجاد می‌کنند. بریتانیا به همین خاطر همواره به توانمندی های دریایی آلمان حساس بود. در پاسخ به تهدیدات ناشی از مجاورت ممکن است دولت‌ها سیاست موازنه یا سیاست دنباله روی را اتخاذ کنند. اما در چه زمان و کدام یک از این دو را اتخاذ می‌کنند؟ دانش آموختگان تاریخ دیپلماسی همواره گفته اند که "همسایگان همسایه‌ها، دوستان ما می‌باشند" تهدید از سوی قدرت مجاور زمانی پاسخ

موازنه را به دنبال دارد که دولت مورد تهدید قرار گرفته و بتواند با همسایه های دولت تهدید کننده رابطه و تعامل داشته باشد در این موارد چون همسایه های دولت تهدید کننده نیز احساس تهدید می کنند تمایل به گزینه موازنه بیشتر می شود. پاسخ از سوی قدرت مجاور هم زمانی منجر به پاسخ سیاست دنباله روی می شود که دولت تهدید کننده به اندازه کافی به اطاعت و ادای شتن دولت های دیگر را داشته باشد و دولت تهدید شده نیز چاره ای جز هم قطاری با قدرت بزرگتر را نداشته باشد. ج. قدرت تهاجمی: دولت های با قدرت تهاجمی بالاتر احتمالاً بیشتر از دولت های دارای توانمندی های دفاعی و نظامی ضعیف تر دیگران را به اتحاد تحریک می کنند. پاسخ به این نوع از تهدید هم متفاوت است. زمانیکه قدرت تهاجمی اجازه غلبه سریع را بدهد، دولت های آسیب پذیر ممکن است امید کمتری به مقاومت و موازنه جویی داشته باشند. موازنه جویی ممکن است در این حالت غیر منطقی باشد زیرا ممکن است متحدین قادر به ارسال کمک های کافی و فوری نباشند. از این رو ممکن است گرایش به سیاست دنباله روی اتفاق افتد که این سیاست نیز باعث شکل گیری عرصه نفوذ برای قدرت برتر شود. د. مقاصد تهاجمی: دولت ها معمولاً هنگامی به دنبال ایجاد موازنه هستند که احساس کنند دیگر دولت ها مقاصد تهاجمی را دنبال می کنند و تنها راه پاسخ به مهاجم را نیز ائتلاف سازی تشخیص دهند. (Starr, 2015: 83).

معانی موازنه و دنباله روی

این دو فرضیه، تصاویر متفاوتی از سیاست بین الملل را ارائه می دهند و تجویزهای سیاسی بسیار متفاوتی را در بر می گیرند. اگر "موازنه" روند غالب باشد، دولت های تهدید کننده، دیگران را به متحد شدن بر علیه خود تحریک می کنند. در این حالت دولت های حامی وضع موجود می توانند نگرش خوش بینانه ای داشته باشند. در این جا تصویری که متحدین را شکست خورده بدانند، کاهش می یابد. اگر "موازنه" هنجار باشد و اگر دولتمردان این هنجار را درک کرده باشند، متجاوز دیگر تشویق نمی شود زیرا دولت هایی که قصد تهاجمی ندارند، مقاومت را پیش بینی می کنند. در جهان موازنه، سیاست هایی که نشان دهنده خویشتن داری و خوش خیمی هستند، بهترین می باشند. سیاست های خارجی و دفاعی که تهدید یک طرف برای طرف دیگر را به حداقل برساند در جهان موازنه منطقی هستند. جهانی که سیاست "دنباله روی" در آن رایج و غالب است، رقابتی تر می باشد.

در این جهان قوی ترین و تهدید کننده ترین دولت تشویق می‌شود. رقابت های بین‌المللی در این جهان بیشتر است به خاطر اینکه یک شکست ممکن است نشانه کنترل یک طرف و برتری یا صعود طرف دیگر باشد. برداشت بد در گرایش نسبی به موازنه با سیاست دنباله روی خطرناک است چون سیاست هایی که برای یک وضعیت مناسب می‌باشند، ممکن است برای وضعیت دیگر خطرناک به شمار می‌آید و نتیجه عکس می‌دهد. اگر دولتمردان برداشت موازنه را در دنیای سیاست دنباله روی بدانند، آنها متحدین خود را به جدایی از خود تشویق می‌کنند. همچنین خود را در مقابل تهدید دیگران تنها می‌گذارند. در مقابل دنبال کردن تجویزهای سیاست دنباله روی در جهانی که موازنه رایج و غالب است دیگران را به مخالفت بیشتر و در نهایت شکل گیری یک ائتلاف جامع علیه خود هدایت می‌کند (Reiter, 2019: 53-54).

رواج سیاست "هماهنگی و دنباله‌روی" نسبت به سیاست "موازنه"

برخلاف نظر دولتمردان، تاریخ شواهد کمی در تایید شایع بودن هماهنگی نشان می‌دهد و برعکس حاکی است دولت‌های که همواره با تهدیدات خارجی مواجه بوده‌اند، ترجیح داده‌اند که بر علیه آن تهدید، موازنه کنند تا اینکه با آن متحد شوند. زیرا اتحادی که آزادی عمل دولت‌ها را حفظ می‌کند مرجع تر است تا تحت لوای هژمون بالقوه قرار گیرد. قصد و نیت می‌تواند تغییر کند و برداشت غیر قابل اتکاء است. راه مطمئن این است که علیه تهدید بالقوه موازنه کرد تا اینکه امیدوار بود که دولت قدرتمند خوش خیم باقی خواهد ماند. البته در مواردی سیاست دنباله روی هم اتفاقی افتاده است. در سه صورت ممکن است تا حدودی دولت‌ها به سیاست هماهنگی گرایش پیدا کنند:

اول اینکه، دولت‌های ضعیف بیشتر تمایل به سیاست دنباله روی دارند زیرا آنها در برابر فشار آسیب پذیرند و توانایی تاثیر گذاری کمی بر نتایج دارند. دولت‌های ضعیف ممکن است در مقابل دیگر دولت‌های ضعیف سیاست موازنه را دنبال کنند اما زمانیکه با یک قدرت بزرگ دچار تقابل می‌شوند به هماهنگی متمایل می‌شوند.

دوم اینکه، دولت‌های ضعیف ممکن است زمانیکه به سیاست دنباله روی متمایل شوند که متحد شان به آسانی قابل دسترس نباشد و هنگامی که از حمایت متحدین خود مطمئن هستند، ممکن

است در فقدان حامی، سیاست موازنه را دنبال کنند. دولت‌های ضعیف تطبیق خود با قدرت تهدید کننده را به عنوان آخرین چاره انتخاب می‌دانند. برای مثال در دوران جنگ سرد هر دو سیاست وجود داشت بدین معنی که در سطح کلان بین آمریکا و شوروی موازنه حاکم بود ولی در سیاست داخلی هر کدام از دو بلوک، سیاست هماهنگی حاکم بود (Tabak, 2025: 203-204).

سوم این‌که، دولت‌های ضعیف و کوچک که در مجاورت و نزدیکی با قدرت‌های بزرگ قرار دارند احتمالاً برای سیاست هماهنگی کاندیدای مناسبی می‌باشند. به این دلیل که آنها اولین قربانی قدرت بزرگ همسایه خود می‌باشند. متحدین بالقوه برای این دسته از دولت‌ها ممکن است کم یا در فاصله جغرافیایی دور باشند و یا خود توانمندی‌های لازم جهت ایستادگی به تنهایی را نداشته باشند. از این رو تطبیق دادن خود با همسایه بزرگتر ممکن است بهترین گزینه باشد. (Frankel, 2013: 352-353).

پیوندهای ایدئولوژیک

تشابه ایدئولوژیکی، نیروی قدرتمندی برای شکل‌گیری اتحاد فراهم می‌کند. توسل به این مورد بیشتر در میان دولتمردانی به چشم می‌خورد که به دنبال توجیه اتحاد خود با یک طرف و یا مخالفت با طرف دیگر هستند. در بیان دلایل اینکه چرا تشابهات ایدئولوژیک دولت‌ها در ایجاد اتحاد میان آنها موثر است باید گفت: اول این که اتحاد دولت‌های دارای پیوند ایدئولوژیک ممکن است به عنوان راهی برای دفاع کردن از اصول سیاسی مشترک باشد. دلیل دوم این که دولت‌هایی با پیوندهای مشابه ممکن است نگران از دست دادن اتحاد بین خود باشند. زیرا یافتن متحد مناسب و کار مشکلی می‌باشد. سوم این که این نوع اتحادها مشروعیت رژیم‌های ضعیف‌تر را از طریق اینکه بخشی از یک جنبش بزرگ معروف هستند را افزایش می‌دهد. چهارم این که ایدئولوژی خود اتحاد را تجویز می‌کند. اگر چه ایدئولوژی مشترک می‌تواند به ایجاد اتحادهای کارآمد کمک کند، اما نمونه‌های معینی از ایدئولوژی‌ها احتمالاً بیشترین کشمکش را تولید می‌کند تا همکاری میان حامیان آن ایدئولوژی را. به چند دلیل وقتی ایدئولوژی حامیان خود را برای شکل دادن به یک جنبش سلسله مراتب متمرکز و اطاعت از آن که توسط یک رهبری واحد هدایت می‌شود فرا می‌خواند، احتمال اختلاف و کشمکش افزایش می‌یابد: ۱. وجود رهبری واحد در آن استقلال، دیگر

اعضاء را مورد تهدید قرار می‌دهد ۲. در این شرایط تفسیر رهبر از ایدئولوژی مشترک برتر است. در این حالت از تنها تفسیرهای رقیب و نزاع‌های ایدئولوژیک ممکن است تفسیرهای رقیب به عنوان خیانت یا بدعت معرفی شوند. (Cavelty and Balzacq, 2016: 350-351)

توضیح رابطه بین همبستگی‌های ایدئولوژیک و نقش آنها در شکل‌گیری اتحادها به شکل است زیرا ایدئولوژی تنها یکی از فاکتورهای شکل‌دهنده به اتحادهاست. با این حال چند نکته را با اطمینان می‌توان گفت. اول اینکه دولت‌ها در حالت امنیت متمایل به پیگیری مسائل ایدئولوژیک خود هستند. ولی در زمان طرح خطر ملاحظات امنیتی بر ملاحظات ایدئولوژیک ارجحیت می‌یابد و در شکل‌گیری اتحاد مهم است. دوم اینکه در اهمیت ایدئولوژی از طریق برداشت دولتمردان و سیاست‌هایی که آنها به عنوان نتیجه انتخاب می‌کنند، ممکن است مبالغه شود. اگر دولتمردی اعتقاد دارد که ایدئولوژی اتحاد بین‌المللی را تعیین می‌کند او دولت‌های مشابه خود را به عنوان دوستان بالقوه و سایرین را به عنوان دشمنان بالقوه می‌نگرد. در این حالت نسبت به دوستان بالقوه به داشتن روابط خوب تشویق می‌شود. سوم اینکه دولتمردان به هنگام بحث درباره تعهدات ملی بر عامل ایدئولوژیک تاکید می‌کنند تا از این طریق هم مخالفین خود را قانع کنند و هم حمایت افکار عمومی را بدست آورند. (Palmer, 2007: 148-149).

کمک‌های خارجی و شکل‌گیری اتحادها

ارائه کمک‌های نظامی و اقتصادی در ایجاد اتحادها موثر می‌باشد به خاطر اینکه دریافت‌کننده کمک به اهداکننده آن وابسته خواهد شد. این فرضیه در قلب اکثر برنامه‌های کمک‌های اقتصادی و نظامی قرار دارد و شواهد زیادی برای تأیید این ادعا و فرضیه وجود دارد. با این حال این نتیجه‌گیری که کمک‌ها علت اصلی اتحادها یا ابزار قدرتمند نفوذ هستند، اشتباه می‌باشد. این تصور ساده‌انگارانه که کمک‌ها اتحادها را ایجاد می‌کنند، این حقیقت را نادیده می‌گیرد که کمک‌های اقتصادی و نظامی پیشنهاد زمانی پذیرفته می‌شود که هر دو طرف احساس کنند انجام آن در راستای منافعشان است. بنابراین کمک‌های اقتصادی گسترده نتیجه اتحاد است و نه علت آن. (Pressman, 2012: 8-9)

نتیجه گیری

بعد از حملات یازده سپتامبر در دستور کار قرار گرفتن حمله به افغانستان و متعاقب آن عراق و ساقط کردن رژیم های این دو کشور، ایران از یک طرف با سقوط رژیم های طالبان و صدام مواجه شد که همیشه در صدر مخالفت با ایران بودند و از طرف دیگر با پیامدهای منفی حضور و استقرار نیروهای آمریکایی در عراق و افغانستان و در نزدیکی مرزهای شرقی و غربی مواجه گردید. حضور نیروهای آمریکایی در جوار مرزهای ایران، تهدیدی بسیار جدی برای منافع و امنیت ملی ایران محسوب می شود. زیرا آمریکا بارها مخالفت خود را با حکومت جمهوری اسلامی ایران ابراز کرده است. چنانکه بوش در سخنرانی ۲۹ ژانویه ۲۰۰۳ بارها از تهدیدی به نام ایران نام برد و از ملت ایران به عنوان «ملت به گروگان گرفته شده» یاد کرد و هدف خود را آزاد کردن ملت ایران اعلام نمود. با توجه به موارد فوق آمریکایی ها در تلاشند با اقدامات خود در مرحله اول تاثیر اقدامات ایران را بر روی سیستم های موجود کم رنگتر کرده و به ثبات سیستم های موجود کمک کنند و در نهایت در صورت تعارض و تخاصم نقش منطقه ایران با آمریکا، گزینه سیاسی را مد نظر قرار دهند. با توجه به موضوعات مذکور، آمریکا سعی دارد تا با نزدیکی بیشتر به مرزهای امنیتی ایران، مهار این کشور را از نزدیک مدیریت کند و فشارهای منطقه ای و فرامنطقه ای برای تن دادن ایران به نظم نوین جهانی و منطقه ای مورد نظر آمریکا را افزایش دهد تلاش برای انزوای سیاسی و اقتصادی ایران، تهدید ایران به تهاجم نظامی و کوشش در خصوص تشدید تبلیغات منفی علیه پرونده هسته ای و غیره از آن جمله است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

- دشتی، فرزانه و میرزایی، بیژن (۱۴۰۲). الزامات راهبردی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران جهت نقش‌آفرینی در تحولات منطقه‌ای. *تعاملات دیپلماتیک*، ۱(۳)، ۱۸۳-۲۱۳.
- شون بام، دیوید (۱۳۸۱). ایالات متحده و اسرائیل؛ ترجمه محمدرضا ملکی، تهران: وزارت امور خارجه.
- Cavelty, Myriam Dunn, Balzacq, Thierry (2016). *Routledge Handbook of Security Studies*. Hague: Routledge.
- Coicaud, Jean-Marc, Wheeler, Nicholas J. (2008). *National Interest and International Solidarity: Particular and Universal Ethics in International Life*. Michigan: University of Michigan Press.
- Elman, Colin, Jensen, Michael (2014). *The Realism Reader*. Hague: Routledge.
- Frankel, Benjamin (2013). *Realism: Restatements and Renewal*. Hague: Routledge.
- Frankel, Benjamin (2013). *Roots of Realism*. Hague: Routledge.
- Græger, Nina, Bertel Heurlin, Ole Wæver, Anders Wivel (2022). *Polarity in International Relations: Past, Present, Future*. London: Springer.
- Miller, Gregory D. (2012). *The Shadow of the Past: reputation and military alliances before the First World War*. London: Cornell University Press.
- Mwangi, Kevin, Francis Eliya Lomami, Adam Taim, Mio Ito (2024). *Global Security and Development Challenges*. Washington: IPR Journals and Book Publishers.
- Palmer, Glenn (2007). *Causes and Consequences of International Conflict: Data, Methods and Theory*. Hague: Routledge.
- Pressman, Jeremy (2012). *Warring Friends: Alliance Restraint in International Politics*. London: Cornell University Press.
- Reiter, Dan (2019). *Crucible of Beliefs: Learning, Alliances, and World Wars*. London: Cornell University Press.
- Ripsman, Norrin M., Jeffrey W. Taliaferro, Steven E. Lobell (2016). *Neoclassical Realist Theory of International Politics*. Oxford: Oxford University Press.
- Schieder, Siegfried, Manuela Spindler (2014). *Theories of International Relations*. Hague: Routledge.

Starr, Harvey (2015). *On Geopolitics: Space, Place, and International Relations*. Hague: Routledge.

Tabak, Mehmet (2025). *Realism in International Relations: The Making of a Disarrayed Tradition*. London: Springer.

